

# اطاعت و طبیعت کودک

هر کودک با ویژگی‌های ذاتی و به ارث برده خویش متولد می‌شود، در یک محیط خاص اجتماعی، اقتصادی و روحی - هیجانی پامی‌گذارد و به روش‌های ویژه‌ای تربیت می‌شود. هر کودک رویدادهای قابل توجهی چون مرگ یکی از نزدیکان، بیماری، درد، تصادفات، تغییر محل زندگی و بحران‌های اقتصادی را تجربه می‌کند. این‌ها موجب می‌شوند که هر فرد دوران کودکی منحصر به فردی داشته باشد. هیچ دو کودکی، حتی اگر در یک خانواده باشند، دوران کودکی شبیه به هم ندارند. تجارب دوران کودکی در ذهن ما ثبت می‌شود.

ضمیر هر کودک از سه بخش متفاوت تشکیل شده که عبارت‌اند از: ۱) کودک طبیعی ۲) پروفیسور کوچولو ۳) کودک سازگار یا مطیع.

## کودک طبیعی:

کودک طبیعی در ضمیر باطنی هر فرد همان حالت طبیعی اوست، بدون این که چیزی از خارج

اقتباس از کتاب: BORN TO WIN

نویسندگان: GAMES & JONGEWARD

ترجمه: آزاده افروز

و اما من کیستم؟

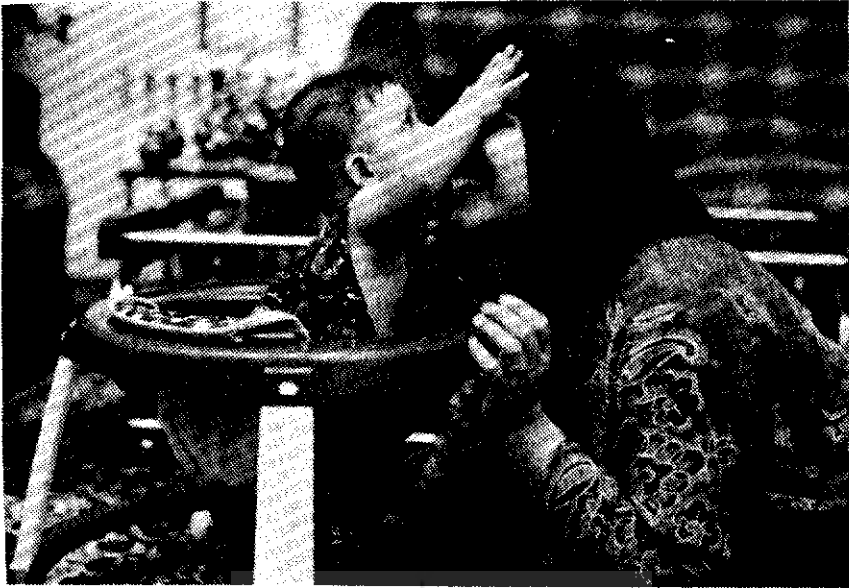
نوزادی که در هنگام شب می‌گرید؟

نوزادی که برای نور گریه می‌کند:

و بدون هیچ زبانی جز گریه!

ALFRED TENNYSON





خود، جویدن پتویش و در آوردن صدا هنگام مک زدن شیشه شیر و... واقعاً لذت می‌برد. نوزاد در مورد بدن خود و اجزای آن کنجکاوی می‌کند و در مورد هر چه پیدا کند هیجان‌زده می‌شود.

نوزاد در مورد دنیای اطراف خود کنجکاو است. آن را نگاه می‌کند، آن را احساس می‌کند و غالباً سعی می‌کند آن را بجشدا موهای خرس عروسکی قلاقکش می‌دهد و حرکت اسباب‌بازی‌های چرخان بالای تختش توجه او را به خود جلب می‌کند. نوزاد همه چیزهایی را که می‌بیند، می‌شنود، می‌بوید و لمس می‌کند، به تصاویر اولیه ذهنی تبدیل می‌کند و از آن‌ها یک زندگی فانتزی سانسور نشده می‌سازد. بعدها ممکن است این فانتزی‌های اولیه به شکل رؤیا - غالباً با ماهیت نمادین - باز گردند.

وقتی کودکی شروع به سخن گفتن می‌کند این تصورات و رؤیاها کامل‌تر و پیچیده‌تر می‌شوند. این رؤیاها معمولاً به صورت تصور لذتی نامحدود

بر آن اثر کند. کودک طبیعی با محبت و صمیمی، عجول و بی‌دقت، حساس، بی‌محابا و کنجکاو است.

به طور طبیعی، نوزاد به سینه پر شیر مادر پاسخ می‌دهد، شکم خود را پر می‌کند و تماس گرم پوست با پوست را تجربه می‌نماید. اگر مادر از کودکش لذت ببرد، لبخندهای حاکی از رضایت بین آن دو رد و بدل می‌شود. مادر و نوزاد به هم نزدیک‌اند و این نزدیکی را دوست دارند.

نوزاد بسیار سریع به نیازها و احساس‌های بدن خود پاسخ می‌دهد. وقتی گرسنه است گریه می‌کند. وقتی احساس تخلیه ادرار دارد، خودش را خیس می‌کند. وقتی شرایط و اوضاع اطرافش عوض می‌شود، به طور تصادفی و غیرقابل پیش‌بینی واکنش نشان می‌دهد. یک نوزاد بدون شرم به تمام احساساتش بها می‌دهد. او از کارهایی مثل غلت خوردن روی قالیچه، پاشیدن آب به اطراف، گرم شدن زیر آفتاب، مک زدن شست

توأم با عصبانیت والدین نیز نشان دهنده نوعی تنبیه در برابر انجام کاری غلط توسط کودک است. بچه‌های کوچک عموماً از طریق تشویق و تنبیه یاد می‌گیرند که چه کاری باید انجام دهند. آن‌ها به واسطه همان هوشمندی ذاتی و مهارت اولیه خود می‌آموزند که چگونه از درد دوری کنند و چگونه مورد تصدیق و تأیید دیگران قرار گیرند. کودکان به نحوی نسبت به "بایدها" سازگاری می‌یابند.

سازگاری کودک نیز بخشی از ضمیر کودک است که به طور اولیه و اساسی توسط والدین رشد می‌کند. هر چند که برخی سازگاری با محرک‌های طبیعی ضروری است، ولی بسیاری از بچه‌ها طوری تربیت می‌شوند که به شکل غیر ضروری اثری مهار کننده و سرکوبگر بر روی بچه دارد. به عنوان مثال بچه‌ای که این جملات را می‌شنود: "من انتظار دارم که تو کاری را که من می‌خواهم و دوست دارم انجام دهی" "من دیگر تحمل ندارم! دیگر سؤالات احمقانه از من نکن!" "یک بار دیگر این حرف را بزنی خودت می‌دانی"، ممکن است به قیمت از دست دادن توانایی خود برای مراقبت از احساساتش، از دست دادن توانایی خود برای کنجکاوی و بررسی محیط اطراف، از دست دادن توانایی خود برای عشق ورزیدن و دریافت متقابل عشق دیگران و به طور کلی از دست دادن حس خود بودن، برای خود احساس کردن یا برای خود فکر کردن، مطیع و سر به زیر شود و با این نوع تربیت سازگاری نشان دهد. در این صورت عکس‌العمل‌ها و افکار طبیعی کودک به طرز وحشتناکی مهار می‌شوند.

اگر بچه‌ها به طرز منطقی برای سازگاری تربیت شوند، می‌آموزند که چگونه از حضور افراد دیگر آگاه باشند، با آن‌ها شریک شوند، نوبت را رعایت

است. در یک انسان رشد یافته این فانتزی‌ها می‌تواند به شکل تصویری محابا و جسورانه حرف زدن با مافوق باشد.

### پروفسور کوچولو

پروفسور کوچولو بخشی از ضمیر کودک است که ذاتاً الهام‌گیر و خلاق است و روی محیط اطراف کنترل هوشمندانه دارد.

### کودک مطیع و سازگار

اولین سازگاری با دنیای اطراف در رحم مادر روی می‌دهد؛ به طوری که احساسات، هیجانات، مواد شیمیایی خون مادر، تغذیه مادر و سلامت وی، همه و همه بر روی جنین اثر می‌گذازند. به دنبال این تجارب حادثه تولد روی می‌دهد که نخستین تجربه جدایی کودک از مادر و اولین برخورد فیزیکی و روحی کودک با محیط خارج است. این محیط جدید می‌تواند در طیفی از زندگی فقیرانه سخت تا نازپروردگی افراطی یا توجه و حمایت بیش از حد از کودک قرار گیرد که تماماً به احساس خوب بودن و یا واماندگی کودک می‌انجامد.

بلافاصله پس از تولد، نوزاد سعی می‌کند با تقاضاهای محیط اطراف خودش سازگاری نشان دهد. او این کار را برای زنده ماندن، مورد قبول بودن و یا به علت اضطراب و ترس انجام می‌دهد. از آن جا که کودک متولد شده خوب و بد را تشخیص نمی‌دهد، اولین حس هشیاری و آگاهی از اطراف به دنبال ارتباط با محیط، به خصوص با والدین، در وی به تدریج شکل می‌گیرد.

عکس‌العمل‌های جذاب و همراه با لبخند والدین برای کودک به این معناست که او یک کار خوب و درست انجام داده است. پاسخ‌های سرد و



کنند و مؤدب و اجتماعی باشند. آن‌ها مهارت‌های اجتماعی را می‌آموزند که به آنان کمک می‌کند با دیگران به شکلی درست ارتباط داشته باشند و در عین حال نیازهای خود را به روشی اجتماعی و درست برآورده سازند.

در عین حال که "کودک طبیعی" هر چه را می‌خواهد انجام می‌دهد و هر چه را می‌خواهد احساس می‌کند، کودک مطیع معمولاً آن چه را والدین از او می‌خواهند (منطقی و غیرمنطقی) انجام می‌دهد و ممکن است احساس خوبی نداشته باشد. نشانه‌های شایع اطاعت افراطی در کودک از این قرارند: اطاعت کردن، گوشه‌گیری، انزوا و کنار کشیدن از جمع، درنگ کردن و به تأخیر انداختن کارها.

بعضی از بچه‌ها تنها راه خلاصی را در اطاعت کامل می‌دانند. آن‌ها در می‌یابند که اطاعت کردن بدون سؤال کردن، روشی آسان‌تر و عملی‌تر است و نسبت به درگیری لفظی به خاطر عقاید، نظریات و موقعیت خودشان، کم‌تر تنش ایجاد می‌کند.

آن‌ها ممکن است با درک حالت خاصی از والدین، به سرعت اطاعت کنند و وارد عمل شوند.

بعضی از بچه‌ها هم با شنیدن جمله: "هر کاری من می‌کنم تو هم بکن"، سریعاً اطاعت می‌کنند و آن را تقلید می‌کنند. به عنوان مثال این جمله: "پسرم، کاپیتان (سرگروه) تیم را من معین کرده‌ام، در این مورد دیگر حرفی نباشد،" باعث می‌شود که بچه کورکورانه از پدر اطاعت کند. بقیه بچه‌ها به این حرف گوش می‌کنند: آن چه من می‌کنم تو نکن، آن چه را می‌گویم انجام بده! در این جا بچه‌ها با وجود مشاهده یک تناقض آشکار باز هم اطاعت می‌کنند. به عنوان مثال پدری که با دهان پر از غذا فریاد می‌کشد: "پسرامواظب رفتارت باش"، با این جمله از پسرش چیزی را می‌خواهد که خود بدان

عمل نمی‌کند.

هر چند بسیاری از بچه‌ها از خواست‌های پدر و مادر اطاعت می‌کنند، ولی غالباً این کار را با رضایت و خوشحالی انجام نمی‌دهند. خیلی وقت‌ها پیش می‌آید که بچه‌ای عبوس و ساکت می‌شود. چیزی در اوایل دوران کودکی روی می‌دهد که موجب می‌شود این بچه‌ها نسبت به همهٔ مسؤولان و مربیان احساس بدی پیدا کنند. بچه‌ای که به جای مقاومت یا مخالفت کردن، در حس تنفر و خشم خویش غرق می‌شود و با اکره زیاد آن چه را از او خواسته‌اند انجام می‌دهد، عبوس و ساکت است و وقتی کارها خراب شود

دیگران را سرزنش می‌کند.

مثال: مشاوران مدرسه بتی را دختری عبوس و ساکت (درون‌گرا و بدخلق) می‌دانستند. او بیش‌تر اوقات لب‌هایش را جمع می‌کرد و خیلی کم حرف می‌زد. هر چند همیشه کینه‌توز بودن را انکار می‌کرد، یک بار به علت رفتن یکی از اعضای گروه به گروه دیگر، ناگهان و به طرز انفجار آمیزی خشمگین شد. این انفجار خشم باعث رویارویی بتی با تمام احساسات قدیمی و خشم فروخورده خود شد، یعنی زمانی که پدرش مادر وی را در آسایشگاه روانی بستری کرد.

وقتی که او فقط سه سال داشت، در مرز کشته شدن قرار گرفت... مادرش که از نظر روانی مشکل داشت می‌خواست با بتی از پنجره هتل به پایین بپرد. پدر ناگهان وارد می‌شود و آن‌ها را عقب می‌کشد. بعد از آن مادرش در آسایشگاه روانی بستری می‌شود.

بتی را خاله‌اش بزرگ می‌کند. بتی از او اطاعت می‌کند، ولی با اکره. پدرش خیلی به ندرت به ملاقات وی می‌آمد و بتی مدت‌های مدید ساکت و عصبانی در اتاقش می‌ماند. در مدرسه وقتی که کارها به خوبی پیش نمی‌رفت بتی همیشه می‌گفت: "معلم پیراحمق ..."

بچه‌ای دیگر در موقعیتی مشابه بتی ممکن است به طرز متفاوتی واکنش نشان دهد. به جای این که مثل بتی ساکت و عبوس شود، ممکن است خشمگینانه، باز و وحشیانه رفتار کند یا این که در ترس خود غرق شود و از جمع کناره‌گیرد. کودکی که به انزوا پناه می‌برد به درون خودش می‌خزد و احساس می‌کند که نمی‌تواند به‌طور مستقیم با جهان خارج ارتباط داشته باشد. او با بیمار شدن‌های مکرر یا با فعالیت‌ها و سرگرمی‌هایی که او را در تنهایی راضی نگه می‌دارد خودش را از

دیگران جدا می‌کند. او ممکن است در یک مزرعه، راه باریک، اتاق خواب یا دنیای درونی فانتزی‌ها و رؤیاهایش مخفی شود.

مثالی از انزوا: "مردی که بعد از یک جر و بحث خانوادگی، دو روز ناپدید می‌گردد، توسط همسرش در گوشه یک زیرزمین پیدا می‌شود. بعدها وقتی که در مورد دوران کودکی‌اش صحبت می‌کند می‌گوید که وقتی پدر و مادرش با هم دعوا می‌کردند او ساعت‌ها روی تخت می‌خوابید و پتو را روی صورتش می‌کشید. عده افراد خانواده‌شان زیاد بود و کسی کم‌تر به فکر او می‌افتاد. حال که او مردی شده است وقتی می‌خواهد از مشاجرات میان خود و همسرش فرار کند، همان نوع سازگاری را تکرار می‌کند."

کودکی که به انزوا می‌گراید ممکن است انزوای روحی داشته باشد نه انزوای فیزیکی. به عبارت دیگر این کودک طوری رفتار می‌کند که گویا چیزی نمی‌شنود. بنابراین از تقاضاهای خارجی دوری می‌کند. او دنیای رؤیایی می‌سازد که او را از آسیب‌های احتمالی و رنجش دنیای خارج حفاظت می‌کند.

تصورات یک بچه مطیع معمولاً انعکاس تجارب اولیه یا تربیت اولیه اوست. دختر بچه‌ای که برادرش به‌طور غیرمنتظره از پشت انباری بیرون می‌پرد و داد می‌کشد تا او را بترساند، ممکن است تصور کند که همیشه در پشت هر انباری فردی ایستاده است.

رؤیا و تصور افرادی که به آن‌ها توجه نشده و یا حرف‌هایشان شنیده نشده است، این است که در موقعیتی قرار گیرند که نیاز به محبت کردن دارند یا می‌خواهند فریاد بکشند ولی نمی‌توانند صدایی تولید کنند.

وسایل ارتباط جمعی نیز مثل انتظاراتی که

اگر خیلی طولش دهند، کس دیگری آن را انجام می‌دهد.

به تعویق انداختن کارها می‌تواند جزئی جدایی‌ناپذیر از ضمیر روانی فرد شود. مثلاً کسی که همیشه دیر می‌کند، دیر به کلاس می‌آید، دیر سرشام حاضر می‌شود، دیر سرکار می‌رود، دیر سر ملاقات‌ها می‌رسد، حتی زنگ ساعت هم باعث می‌شود که او پاسخ دهد: "فقط ده دقیقه دیگر، بعد بیدار می‌شوم!! بسیاری از این افراد تا موعد مقرر کارهایشان تمام نمی‌شود و همیشه تقاضای وقت اضافی دارند.

مطیع بودن کودک اگر درونی شود، معمولاً بخشی دردسرافزین از شخصیت وی می‌گردد. این جاست که بچه‌ای که متولد شده تا برنده زندگی باشد، فکر می‌کند شکست خورده یا هیچ کاری را درست انجام نمی‌دهد.

وقتی یک مرد به جای روبه‌رو شدن با مشکل خانوادگی خود در اتاق خصوصی‌اش پنهان می‌شود، وقتی که زنی به تمام تقاضاهایی که از او می‌شود، حتی اگر از آن‌ها بدش بیاید، پاسخ مثبت می‌دهد یا وقتی شخصی احساس گنجی می‌کند و نمی‌تواند برای خودش فکر کند، احتمالاً همان کودک مطیع یا سازگار در ضمیر وی دوباره ظهور کرده است.

به‌طور معمول یک مشاوره تخصصی لازم است تا فرد ضمیر اولیه مطیع خود را کشف کند، ضمیر بچه‌طبعی را در درون خود احیا کند و توانایی خود را برای خندیدن، عشق ورزیدن، بازی کردن و بی‌خیال بودن دوباره به دست آورد.

والدین از بچه‌ها دارند ممکن است باعث شوند که کودک از واقعیت فاصله بگیرد.

به تأخیر انداختن انجام کارها نیز از علائم دیگر بچه‌های مطیع است. از آن جا که ضمیر طبیعی کودک می‌خواهد مقاومت کند و بگوید: "من نمی‌کنم" و ضمیر مطیع چنین جرئت ندارد، پروفیسور کوچولو تصمیم می‌گیرد که درنگ کند. با تأخیر و درنگ کردن بچه از طرفی به طور نسبی از مافوق خود اطاعت کرده و در عین حال خواست درونی خود را مبنی بر انجام ندادن آن کار ارضا نموده است. در نهایت به تأخیر انداختن کارها یک عادت می‌شود.

پسری که صدای مادرش را می‌شنود که می‌گوید: "جیمز، وقت شام است"، ممکن است خیلی مؤدب و آرام جواب دهد: "مادر، یک لحظه..." با این روش او نه آشکارا در مقابل حرف مادر می‌ایستد و نه سریعاً به آن پاسخ می‌دهد. دختری که از او می‌خواهند میز را بچیند می‌گوید: "مامان، به محض این که این برنامه تمام شود، می‌آیم."

علل عادت کردن بچه‌ها به عقب انداختن کارها عبارت‌اند از:

دستورها و فرمان‌های بیش از حد از والدین می‌گیرند.

اگر دستور اولیه را زود اجرا کنند کارهای دیگری به آن‌ها محول می‌شود.

اگر کارها را زود و خوب انجام دهند ممکن است خواهر، برادر یا دوستانشان به آن‌ها حسادت کنند.

این مهم نیست که چه کاری انجام می‌دهند و چگونه انجام می‌دهند، در هر حال این کار از نظر آن‌ها به اندازه کافی خوب نیست و ارزش کافی ندارد.